

Analysis of challenges and applications of Intertextuality method descending abstraction ladder and falling into the abyss of reductionism

Seyed Morteza Hafezi (Ferdowsi University of Mashhad, m.hafezi@mail.um.ac.ir)

Morteza Manshadi (Ferdowsi University of Mashhad, manshadi@um.ac.ir)

Mohadeseh Jazaei (Ferdowsi University of Mashhad, m_ja663@mail.um.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2019/10/10

Accepted: 2020/08/11

Key Words:

theory,
methodology,
Postmodernism,
intertextuality,
conceptual reductionism

ABSTRACT

Intertextuality, refers to the nested network of communication of texts. With regard to the theory and method, the position of intertextuality has been investigated and the question is: is a methodological view of intertextuality fundamentally justifiable? Intertextuality as a postmodern concept is at the crossroads of falling into the abyss of conceptual reductionism on the one hand and being confined to the abstraction of theory on the other hand. The answer to this question in this paper is a conditional "yes". Intertextuality is a method, provided that the abstract concept of intertextuality is reduced to something like traditional critique of references. The lack of attention of the early founders of the word intertextuality, such as Kristeva and Barthes, to apply intertextuality method, the warning of intertextuality reduction to source and the emphasis on theory instead of the method posed a challenge that led the next generation of intertextuality researchers to intertextuality method and application. Analysis of intertextual theory, its reduction to the method and its use in a scientific research is one of the main objectives of this study.

واکاوی چالش‌ها و کاربردهای روش بینامتنیت؛ فرود از نردبان انتزاع؛ سقوط در ورطه تقلیل‌گرایی

سیدمرتضی حافظی (دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول): m.hafezi@mail.um.ac.ir)

مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد؛ manshadi@um.ac.ir)

محدثه جزایی (دانشگاه فردوسی مشهد؛ m_ja663@mail.um.ac.ir)

چکیده

بینامتنیت، در معنایی عام، بر شبکه ارتباطی تودرتوی متون با یکدیگر دلالت دارد. در این معنا، نظریه بینامتنیت به‌عنوان یک هستی‌انتزاعی جلوه‌گر می‌شود که بر مفهومی موسع و بی‌آغاز و پایان از این واژه صحنه می‌گذارد. در این نوشتار، با عنایت به توجه فی‌مابین نظریه و روش، جایگاه بینامتنیت مورد واکاوی قرار گرفته و این پرسش مهم مطرح شده است که آیا اساساً نگاه روش‌گونه به بینامتنیت توجیه‌پذیر است؟ به نظر می‌رسد بینامتنیت به‌عنوان یک مفهوم پست‌مدرن بر سر دوراهی فروغلتیدن در ورطه تقلیل‌گرایی مفهومی از یک سو و محصور شدن در انتزاع متعلق به نظریه از سوی دیگر قرار داشته باشد. در حقیقت پاسخ این نوشتار به پرسش یادشده، «بلی» مشروط است. بینامتنیت یک روش است، به شرطی که مفهوم انتزاعی ارتباط بینامتنی به چیزی شبیه نقد سنتی منابع تقلیل یابد. عدم اهتمام واضعان اولیه واژه بینامتنیت، کسانی چون کریستوا و بارت، در کاربردی کردن روش بینامتنیت و هشدار از فروگاهش بینامتنیت به مأخذیابی و تأکید بر نظریه به‌جای روش، چالشی را پدید آورد که نسل بعدی پژوهشگران بینامتنیت را به سمت روش و کاربردی‌سازی بینامتنیت سوق داد. روش تحلیل بینامتنی مبتنی بر اصول و مراحل است که نقطه تمرکز این نوشتار می‌باشد. واکاوی نظریه بینامتنیت، تقلیل آن به روش و چگونگی نحوه استفاده از آن در یک پژوهش علمی، از اهداف اصلی این پژوهش می‌باشد.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۱

واژگان کلیدی:

نظریه،

روش،

پست‌مدرنیسم،

بینامتنیت،

تقلیل‌گرایی مفهومی

مقدمه

نظریه و روش در علوم انسانی، باوجود اهمیت بی‌شماری که دارد، همواره مورد بی‌عنایتی و بی‌توجهی پژوهشگران قرار گرفته است تا جایی که روش‌گریزی و روش‌ستیزی، به مذهب مختار پژوهندگان علوم اجتماعی در ایران تبدیل شده و در صورت التزام به اختیار روش، روش‌های مبتنی بر نسبی‌گرایی و پرسپکتیویسم، از یک‌سو و روش‌های پیمایشی و آماری از سوی دیگر، بیشترین اقبال را یافته‌اند. گویا انتخاب روش نه به‌عنوان نقطه آغازین پژوهش، بلکه التزامی است که در انتهای پژوهش و از طریق روال انجام تحقیق، خلق و یا کشف می‌شود.

ضعف عمده دیگر روش‌شناسی در علوم انسانی، عدم دقت نظر واژگانی و اختلاط مفهومی میان نظریه، رهیافت و روش می‌باشد که به نظر می‌رسد همواره به‌عنوان مهم‌ترین مانع فهم دقیق روش تحقیق به شمار می‌آید. هدف بنیادین نظریه این است که تا حدی واقعیت را توضیح دهد، بفهمد و تفسیر نماید. درحقیقت نظریه سازمان‌دهنده مشاهدات است و به شکلی خام کمک می‌کند که (برای مثال) چوب را به‌جای درختان ببینیم. نظریه برخی جنبه‌های جهان را نزدیک‌نمایی می‌نماید و ما را متعهد می‌کند تا جهان را ببینیم و بر جنبه‌های ویژه‌ای از واقعیت تمرکز نماییم. نظریه‌ها به‌گونه‌ای به نسبت انتزاعی بیان می‌شوند تا تجربه را فشرده و منظم نموده و به ما اجازه دهند تا دریافتی منسجم از اجزای متعدد اطلاعات داشته باشیم (مارش و استوکر، ۱۳۹۰، ص ۴۳-۴۴).

به عبارت بهتر، نظریات موجودیت‌های انتزاعی به انسجام در جمع‌آوری اطلاعات و فهم موضوع یاری می‌رسانند. این در حالی است که رهیافت بر حیطه‌ای تنگ‌تر از نظریه دلالت می‌یابد. به‌دیگرسخن، رهیافت،^۱ بر برداشتی خاص در فهم موضوع صحنه می‌گذارد. رهیافت در انسجام منطقی نه مانند نظریه، ساخت یافته و منسجم است و نه مانند روش، از چارچوب ساختاری مشخص و انضمامی پیروی می‌کند. روش، که در آخرین مرتبه در این پلکان سه‌تایی قرار می‌گیرد، به‌مثابه شابلونی است که پژوهشگر را محدود و مقید به حرکت در چارچوب آن می‌کند، و هرگونه فراروی و یا

1. Approach

فراروی از آن، دقت نظر در پژوهش را مخدوش می‌نماید. چگونگی کاربست روش در تحقیق علمی خود معضل دراز دامنی است که عدم آگاهی نسبت به آن کیفیت را از پژوهش علمی می‌رباید و از پژوهش چیزی جز عنوان برای آن باقی نمی‌گذارد.

براساس این، تلاش برای تبیین دشواره روش و ارائه راهکار برون‌رفت و ساده‌ساز درباره یکی از روش‌های پست‌مدرن، بینامتنیت هدف اصلی این نوشتار به شمار می‌رود. تمایز روش و نظریه در بینامتنیت و چگونگی انجام پژوهش با استفاده از روش بینامتنیت نقطه ثقل این نوشتار می‌باشد.

جایگاه روش در پست‌مدرنیسم

روش‌شناسی پست‌مدرن تمام پتانسیل خود را به نقد و به چالش کشیدن داده‌ها و اطلاعات موجود نظری و تجربی اختصاص می‌دهد که متضمن بیان واقعیت‌های اجتماعی است (محمدپور، ۱۳۸۷، ص ۷۴). پست‌مدرنیسم به‌عنوان خاستگاه روش بینامتنیت، تفاوت شگرفی با روش‌شناسی دوران مدرن دارد؛ از این رو باید در نخستین گام به تدقیق در تفاوت میان روش‌های مدرن با پست‌مدرن پرداخت. هنگام سخن از روش‌های پست‌مدرن^۲، بی‌درنگ روش شالوده‌شکنی به ذهن متبادر می‌شود؛ درحالی‌که این روش فقط یکی از چندین روش مطرح در پست‌مدرنیسم می‌باشد.

در حقیقت روش‌شناسی پست‌مدرن تکیه خود را بر ناهمگونی گذاشته و به‌جای واحدهای تحلیل زمانی مکانی «همه‌جا» «همیشه»، واحد «همین‌جا» و «هم‌اکنون» را تحلیل می‌کند (نوذری و شیخ‌نور، ۱۳۸۹، ص ۳۹). براساس این، پست‌مدرنیسم با پرسش از دستاوردهای علمی، روش‌شناختی اجتماعی مدرنیته و روشنگری به شالوده‌شکنی،^۳ ترکیب‌زدایی،^۴ تعریف‌زدایی،^۵ کل‌زدایی^۶ و مرکز‌زدایی^۷ همت می‌گمارد که از تمامی دیدها و بینش‌های متداول پست‌مدرنیسم است

2. post modern

3. De construction

4. De composition

5. De definition

6. De totalization

7. De center

متن است و بس؛ آن هم متونی که پیش‌تر نوشته شده‌اند (هاچن، ۱۳۸۳، ص ۹-۲۲۸).

بینامتنیت به مثابه نظریه

نظریه بینامتنیت بر این باور است که متن نظامی بسته، مستقل و خودبسته نیست؛ بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با دیگر متون دارد. در یک متن مشخص هم مکالمه‌ای مستمر میان آن متن و متونی جریان دارد که بیرون از آن وجود دارند (مکاریک، ۱۳۹۳، ص ۷۲). بنابراین در تولید و دریافت یک متن همواره پیش‌متن‌ها نقش اساسی ایفا می‌کنند. به‌دیگرسخن، بدون روابط بینامتنی هیچ متنی خلق نمی‌شود؛ با توجه به این امر نزد نظریه‌پردازان بینامتنی دو نظریه اصلی در رابطه با منابع و مراجع متن‌ها وجود دارد: نخست گروهی که یک متن را متشکل از متن‌های دیگر می‌دانند و جستجوی منابع آنها را بی‌فایده تلقی می‌کنند؛ دوم آنهایی که مصمم هستند تا ردّ پا و عناصر متن‌های دیگر را در متن نوین بیابند.

بینامتنیت^۱ یکی از مهم‌ترین مفاهیم نظریات نقد ادبی است که در بستر پست‌مدرنیسم در دهه شصت میلادی در حلقه‌ای از روشنفکران فرانسوی، معروف به «تل‌کل»^۲ معرفی شد. بینامتنیت مفهومی است که اغلب با پست‌مدرنیسم درهم آمیخته است؛ به‌ویژه با مفاهیم ادبی پست‌مدرن، جایی که ادبیات با نقد ادبی پست‌مدرن گلاویز می‌شود (Haberer, 2007: 54). بینامتنیت به‌مثابه یک پیکره بی‌پایان است که از هرگونه ثبوت، رکود، ایستایی و محدودسازی به یک متن اجتناب می‌کند. این نظریه و اعتقاد به وجود روابط بینامتنی در متون، تأثیری شگرف بر عرصه ادبیات و نظریات نقد ادبی گذاشت. با گسترش آرای بینامتنی مهر بطلان بر ادبیات بی‌تعهد و رابطه خاموش رمزگان زبانی (رابطه نشانه‌ها با نشانه‌ها) زده شد و «ادبیات به‌مثابه ادبیات» جای خود را به اندیشه «ادبیات به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی» داد (عظیمی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۶)؛ اما نظریات برای کاربرد در حوزه نقد ادبی و دیگر موضوعات بینا رشته‌ای ناگزیر از فرود از عرش انتزاعیات به فرش واقعیت روش‌شناسی هستند.

(تاجیک، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴). درواقع دو مشخصه محوری پست‌مدرنیسم درک آن از زبان و رد رئالیسم است (محمدپور، ۱۳۹۶، ص ۳۵۳).

تفاوت بین روش‌شناسی مدرن و پست‌مدرن، خود را در توجه متفاوت به متن نیز نشان می‌دهد؛ درحالی‌که مدرنیسم بر متن و اهمیت آن تأکید می‌کند، پست‌مدرنیسم بر بینامتن توجه ویژه‌ای دارد. وضعیت پست‌مدرن هرگونه متن را اقتباس از متن دیگر می‌داند. هیچ متنی اصل نیست، همه متون ترجمه ترجمه ترجمه‌های دیگران‌اند. به‌دیگرسخن، آنچه وجود دارد نه متن مستقل بلکه بینامتنیت است (نجومیان، ۱۳۸۵، ص ۳۸).

در مدرنیسم یک متن به‌عنوان ساختار نشانه‌ای مستقل، محدود و منسجم در نظر گرفته می‌شود. مرزهای یک متن به وسیله آغاز، میانه و انتهای آن مشخص شده و به‌گونه‌ای آگاهانه به وسیله حروف ارتباطی دستور زبان منسجم می‌شود؛ اما یک بینامتن به وسیله تمایل به فراروی از مرزهای آن مشخص می‌شود. یک بینامتن گرچه محدود نیست، اما نا-محدود است و محتوای آن از ارجاع‌های مکرر به متون دیگر لبریز است؛ بنابراین شاهد یک انسجام مضاعف در بینامتن هستیم که یک‌بار وحدت کل متن را ضمانت می‌کند و بار دیگر روابط ساختاری را بین خودش و دیگر متن‌ها بازتولید می‌نماید (plett, 1991: 5-6).

باید اذعان نمود بینامتنیت پسامدرن یکی از نمودهای صوری میل خواننده به از میان برداشتن فاصله بین گذشته و حال و نیز میل به بازنویسی گذشته در زمینه‌ای جدید است و نباید آن را با میل مدرنیستی نظم بخشیدن به زمان حال از طریق گذشته یا میل به باشکوه جلوه دادن گذشته در تباین با حقارت زمان حال اشتباه گرفت. نویسندگان پسامدرن بینامتنیت را تلاش برای بی‌اعتبار کردن تاریخ یا اجتناب از آن نمی‌دانند؛ بلکه با استفاده از آن به‌طور مستقیم با گذشته ادبیات رویارو می‌شوند. بینامتنیت این پژواک‌های بینامتنی را مورد استفاده و سوءاستفاده قرار می‌دهد؛ به این صورت که ابتدا تلمیحات تأثیرگذار آنها را در متن مستتر و سپس تأثیرشان را با استفاده از طعنه و رویدادهای خلاف انتظار زایل می‌کند (قره‌باغی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۹). در مجموع بینامتنیت پسامدرن چندان نشانه‌ای از مفهوم مدرنیستی اثر هنری، به‌منزله مقوله‌ای یکتا و نمادین ژرف‌نگر وجود ندارد، آنچه هست

1. Intertextuality

2. Tel Quel

و خواننده، هر دو است. در ادامه بررسی آرای دو تن از نویسندگان پیشرو در کاربردی‌سازی روش بینامتنیت مورد توجه قرار می‌گیرد. ژرژا ژنت، با وجود اهمیتی که در مباحث مربوط به بینامتنیت دارد، با توجه به پایه‌گذاری روش جدیدی به نام ترامتنیت، مورد بررسی قرار نگرفته است.^۱

اساساً نگاه روشمندان به بینامتنیت مورد تردید قرار دارد. ریشه‌های این تردید، به خاستگاه پساساختارگرا و پست‌مدرن بینامتنیت برمی‌گردد. مای^۲ معتقد است نه تنها هیچ تعریفی از بینامتنیت نمی‌توان ارائه کرد که اساساً هیچ تئوری و روش منسجمی به نام بینامتنیت وجود ندارد (Liptak, 2003: 7). براساس چنین برداشت‌های روش‌گریزی به‌ویژه در زمینه و بافت پست‌مدرن، که صیوریت و سیالیت در بطن آن قرار دارد، بینامتنیت فاقد جایگاه روش‌شناسی می‌باشد. مدعای این نظر این است که روش‌شناسی بر خلق ساختارها و نهادینه‌سازی چارچوب برای پژوهشگر و منتقد مبتنی است.

بر همین اساس، پساساختارگرایی به‌عنوان خاستگاه بینامتنیت از هر ساختاری در قالب روش‌گریزان است و نمی‌توان بینامتنیت را در قالب روش و به‌گونه‌ای کاربردی آشکار کرد. ادعای روش‌ستیز بینامتنیت، در انگاره آفرینندگان اولیه این نظریه، آشکارا دیده می‌شود. کریستوا و بارت با تأکید بر رابطه بین‌الذهانی متون در رابطه بینامتنی با یکدیگر، از نشان دادن این رابطه در متون و کاربرد روش‌شناسی آن امتناع می‌کردند. آفرینندگان نظریه بینامتنیت، خود به روشی به این نام باور نداشتند، امری که بعدها توسط نظریه‌پردازان دیگر دنبال شد و روشی به نام بینامتنیت را وارد حوزه روش‌شناسی کرد.

براساس آنچه درباره نظریه و روش بینامتنیت گفته شد، در ادامه سیر تبدیل نظریه بینامتنیت به روشی با همین نام پیگیری خواهد شد. باختین، کریستوا و بارت، در ساخت و پرداخت نظریه بینامتنیت جایگاه بی‌بدیلی دارند؛ اما تبدیل این نظریه به روش در پژوهش‌های کسانی چون ریفاتر و ژنی صورت پذیرفت. به نظر می‌رسد برای استفاده از روش بینامتنیت بررسی این سیر نظری اجتناب‌ناپذیر است.

نظریه بینامتنیت با نقد نظریه نقد سنتی منابعی که به نوعی مأخذپژوهی به شمار می‌رفت کوشید، تلقی تازه‌ای از نقد را جایگزین روش پیشین کند. در روش بینامتنیت با توجه به پیوستگی از متنی به متن دیگر می‌توان از متن خارج شد، از مرزهای آن عبور کرد و دوباره خود را در مقابل متنی دیگر یافت؛ بدون آنکه به دنیای واقعی یا زمینه‌ای تاریخی اشاره نمود. به‌دیگرسخن، هیچ متنی در محدوده مؤلف باقی نمی‌ماند؛ بلکه به‌واسطه کسانی همچنان نوشته می‌شود که آن را نقل و یا بازنویسی می‌کنند (علوی و رجبی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵).

بینامتنیت به‌مثابه روش

بینامتنیت به‌عنوان روش با چالش‌های عدیده‌ای روبه‌رو است. این چالش‌ها بدان‌رو قابل چشم‌پوشی نیستند که نظریه‌پردازان مطرح این نظریه از کاربرد روش‌شناسی آن احتراز کرده‌اند؛ اما این امر سبب نمی‌شود که بینامتنیت به‌عنوان روش نادیده گرفته شود؛ البته آشکار است تبدیل چنین نظریه‌ای که از یک‌سوی با خاستگاه پست‌مدرنیستی‌اش بر هیچ شالوده و بنیان انضمامی‌ای استوار نیست و از سوی دیگر از هرگونه نقد سنتی منابع احتراز می‌کند که در جستجوی یافتن تأثیر و تأثر متون در یکدیگر است، اگر نگوییم غیرممکن ولی به‌شدت دشوار است. در حقیقت نسل بعدی پژوهشگران عرصه بینامتنیت در مرز بین فراروی از روش (موسع دانستن حیطه روشی بینامتنیت، تا جایی که دیگر به آن نمی‌توان عنوان روش را اطلاق نمود) و تقلیل‌گرایی مفهومی بینامتنیت (یافتن پی‌رنگ و طرح متون دیگر، که وارد متن جدید شده‌اند)، در نوسان‌اند.

به نظر می‌رسد این پژوهشگران جدید که تحت عنوان نسل دوم بینامتنیت نام بردار شده‌اند (نامور مطلق، ۱۳۹۰) کسانی چون لوران ژنی، ژرژا ژنت و ریفاتر، شق دوم را برگزیدند و مفهوم محدودتر بینامتنیت به نفع تعریف موسع آن را کنار گذاشتند. نقد سنتی منابع از نظر این گروه، به آن‌گونه‌ای قابل چشم‌پوشی نیست که بارت و کریستوا بر نقد و نادیده انگاری آن اهتمام می‌ورزیدند. در حقیقت می‌توان نقد سنتی منابع را با شروطی و به شکل تازه به‌مثابه روشی برای پژوهش بینامتنیت پذیرفت. در حقیقت شناسایی نقل‌قول‌های مستقیم و تأثیر و تأثر آشکار متون در یکدیگر، واسطه‌ای برای درک و دریافت بهتر متون توسط نگارنده

۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع شود به: «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، بهمن نامور مطلق (۱۳۸۶)، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۶.

2. Mai (bypassing intertextuality)

متن یک جزیره نیست؛ باختین

بینامتنیت بر سرشت رابطه بنیاد سخن تکیه می‌زند. توجه به رابطه با «دیگری» و به‌دیگرسخن «متون دیگر» هسته اصلی روش و نظریه بینامتنیت است. دیگربودگی نهفته در بینامتنیت، در ابتدا توسط کریستوا در بازخوانی آثار باختین کشف شد. درحقیقت «واژه بینامتنیت ابتدا از ارجاع کریستوا به جنبه‌های مکالمه‌گون زبان، که توسط باختین ابداع شده بود، رایج شد. باختین بنیاد کار خود را بر مفهوم دیگری در زبان قرار داده بود» (Haberer, 2007: 57).

باختین، نظریه‌پرداز روس، بر زبان سرشت مکالمه‌گون آن تأکید داشت. رابطه بینامتنیت با نظریه گفتگومندی باختین چنان تنگاتنگ است که برخی از پژوهشگران بینامتنیت را ترجمه گفتگومندی می‌دانند (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۲۹). همچنین، ناتالی پیگی-گروس درباره رابطه گفتگومندی و بینامتنیت می‌نویسد: «دریافت گفتگومندی، که یک نقش اساسی در تکوین بینامتنیت ایفا می‌کند، به‌طور تنگاتنگ به نوشته‌های میخائیل باختین مرتبط می‌شود» (piegay Gros, 1996: 25).

باختین برخلاف سوسور که زبان را موجودیتی انتزاعی و قائم به ذات می‌دانست، آن را دارای بعد اجتماعی تلقی می‌کرد و همواره زبان را شامل ویژگی گفتگویی برمی‌شمرد (کلیکن، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶) و با تعیین بخشی به اصالت زبان به دنبال فهم جامعه به‌صورت آنچه هست، بود. جامعه‌ای که در آن آوای متنوع و مختلف بدون سلطه یکی بر دیگری بازتابانده شود؛ به‌گونه‌ای که «من» در مرتبه بالاتری از «دیگری» قرار نگیرد. باختین با طرح نظریه متن‌های چندصدا و تک‌صدا و موضوع گفتگومندی بیش از هر کس دیگری در شکل‌گیری مباحث بینامتنیت نقش داشته است. اگرچه وی هیچ‌گاه از واژه بینامتنیت در نوشته‌های خود استفاده نکرده است (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱)، اما به بهترین شکل زمینه را برای ظهور بحث‌های مرتبط با بینامتنیت فراهم آورد. به باور باختین زبان در جریان بی‌وقفه‌ی صورت است. زبان با توجه به بعد اجتماعی‌اش، پیوسته در کار بازتاب دادن و دگرگون کردن علایق طبقاتی، نهادی، علمی و گروهی است. از این منظر، هیچ کلامی نیست که ما به زبان بیاوریم و سخن دیگران در آن حاضر نباشد. سخن ما همواره انباشته از صدای دیگران است (Bakhtin, 1986: 89).

باختین معتقد است زبان مشحون از نیات دیگران است. تهی کردن زبان از نیات اغیار، یا به‌عبارت‌دیگر تحمیل کردن نیت‌ها و تأکیدهای شخصی خود به آن، فرایندی دشوار و پیچیده است (Bakhtin, 1981: 294). اساسی‌ترین جنبه زبان از نظر باختین این است که همه زبان‌ها به گفته‌ها پیشین و به الگوهای معنایی و ارزش‌های از پیش موجود، پاسخ داده؛ اما در همان حال پاسخ‌های دیگری را نیز برانگیخته و درصدد برانگیزش آنها هستند. گفته‌ها همگی مکالمه‌بنیاد بوده، معنا و منطقتشان وابسته به آنچه پیش‌تر گفته شده و نیز نحوه دریافت آتی آنها از سوی دیگران خواهند بود (آلن، ۱۳۸۵، ص ۳۶). در حقیقت متون با یکدیگر در رابطه‌ای مکالمه‌گون تولید و بازتولید، خوانش و بازخوانش می‌شوند. خطاب‌وارگی کلام به این معناست که هر کلام حامل نشان‌های به‌جا مانده از نوشته‌های دیگران است. از این منظر رابطه مکالمه‌گون متون با یکدیگر نقطه مرکزی الگوی باختین است.

فرمالیسم درصدد تشریح و تبیین ادبیت در زبان بود. شکل اثر ادبی در نظر فرمالیست‌ها بسیار مهم تلقی می‌شد. آنها معتقد بودند که «هر نکته ادبی از واژه تا سخن، باید در پیوندی که با سایر نکته‌ها می‌یابد، بررسی و شناخته شود» (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۵۰). درواقع آنها روش‌های متعارف پژوهش ادبی را کنار گذاشتند تا روش ویژه شناخت گوهر و منش اصلی اثر ادبی را بیابند. آنها تمام تلاش خود را صرف توجه به متن به صورت مستقل نمودند. آنها متن ادبی را در مرکز توجه خود قرار دادند.

باختین با نقد تک‌طنینی بودن کلام و توجه افراطی فرمالیست‌ها به متن، به‌عنوان موجودیتی مستقل، بیش از هر کس دیگری زمینه را برای خلق ایده بینامتنیت فراهم می‌کند. به باور باختین متون جزیره‌وار و مستقل نیستند و در رابطه بینامتنی، با متون دیگر اهمیت می‌یابند. متون موجودیت‌های خودبسنده و کامل نیستند. استنباط آرای باختین آشکار می‌کند از ایده گفتگومحوربودگی متون تا وضع واژه بینامتنیت از سوی کریستوا چندان فاصله‌ای نیست.

متنی بیگانه وارد متن می‌شود؛ ژولیا کریستوا

کریستوا با تأکید بر سرشت اجتماعی و دوآوایی زبان، مکالمه‌گرایی باختین را با نشانه‌شناسی نوین خود عجین کرد. زبان در نظر کریستوا ماهیت وجودی آدمی را شکل می‌دهد و به همین دلیل همواره از سوژه سخنگو یاد می‌کند. او معتقد است زبان ابزاری ساده برای برقراری ارتباط نیست؛ بلکه انسان با زبان موجودیت می‌یابد. به عبارتی زبان همواره انسان را می‌سازد. زبان و سوژه نزد کریستوا چنان در هم تنیده می‌شوند که مکی الیور در این مورد می‌نویسد هر نظریه‌ای درباره زبان، درباره سوژه است (مک آفی، ۱۳۸۴، ص ۳۰). کریستوا با پافشاری بر اهمیت سوژه سخنگو به عنوان اصل اساسی برای تحلیل زبان‌شناسی که به نظر می‌رسد به شدت متأثر از نظریه گفتگومندی باختین باشد، بر این نکته تأکید می‌کند که زبان یک بازی با پایان باز است که بین متن و سوژه، متن و خطاب‌وارگی و متن و بینامتنیت رخ می‌دهد (Kristeva, 1986: 34). توجه به «دیگری» در انگاره کریستوا همانند باختین، نه به معنای همراه کردن دیگری با خویشستن، بل پذیرش خواست و حق دیگری برای ادامه شکلی از زندگی است که ممکن است یکسره متفاوت از «من» باشد.

او کلام ادبی پویا را براساس یک ساحت افقی و یک ساحت عمودی تعریف می‌کند. در ساحت افقی، کلام در متن هم متعلق به فاعل نوییست و هم متعلق به مخاطب و در ساحت عمودی کلام در متن به سوی یک شاکله ادبی پیشین یا هم‌زمان جهت‌گیری می‌کند. ارتباط نویسنده و خواننده همواره ارتباطی با رابطه‌ای بینامتنی بین کلام‌های شاعرانه و موجودیت متقدم آنها در متون گذشته است. لحظه ارتباط نویسندگان با خوانندگان همان لحظه برقراری ارتباط کلام‌ها یا متن‌ها با موجودیت متون گذشته در خویش خواهد بود (آلن، ۱۳۸۵، ص ۶۳). کاملاً آشکار است لحظه برقراری ارتباط در انگاره کریستوا، برگرفته از ایده کرونوتوپ^۱ باختین است که همواره ستایشگر وهله آغاز مکالمه است.

مفهوم بینامتنیت در نظریه کریستوا از آغاز، به معنای طرح‌ریزی زبانی است که با انگاشتی که از دیگربودگی دارد، علیه فراسو و مقام در برابر منطق تک‌گویانه خواهد بود. چنین زبانی

1. chronotope

به لحاظ اجتماعی برآشوبنده و حتی انقلابی است. نقد کلام تک‌طنین و مونیسم نهفته در بطن جامعه که از طریق زبان وارد بافتار متون می‌شود، جنبه انقلابی بینامتنیت را آشکار می‌کند. «بینامتنیت در بردارنده آن جنبه‌ای از متون ادبی و دیگر انواع متون است که باخرد، یعنی باور به وحدت معنا یا سوژه انسانی به مبارزه برخاسته و آن را واژگون می‌کند و از این‌رو مخمل همه پندارهای مطرح از امر منطقی و پرسش‌ناپذیر می‌شود» (آلن، ۱۳۸۵، ص ۷۲).

نظریه بینامتنیت، همانند همه نظریات پست‌مدرن، برداشت‌های سنتی از خاستگاه معنا را متزلزل می‌کند. چه این برداشت‌ها نشانه (با یک مدلول مفروض ثابت و استوا) و چه نگارنده (خالق خداگون معنا) را بنیان خودساخته باشند. به‌دیگرسخن، معنای یک متن ادبی هیچ خاستگاهی نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا سرشت بینامتنی آن نشان از این است که متن ادبی همواره مرکب از مؤلفه‌های متنی از پیش موجود بوده بافتاری از نقل‌قول‌هاست. در این نظریه نگارنده دیگر چشمه‌ساز معنا نیست؛ زیرا معنا دیگر سرچشمه ندارد (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۱۸۲).

از دید کریستوا بینامتنیت اصطلاحی نشان از سرشت مکالمه‌ای زبان است. متن ادبی دیگر نه یک موجود یکتا و خودآیین بلکه حاصل مجموعه‌ای از رمزگان‌ها، سخن‌ها و متن‌های از پیش موجود انگاشته می‌شود. از این‌رو هر کلامی در یک متن، منشی بینامتن دارد. به همین دلیل یک متن نه تنها برحسب معنایی که گمان می‌شود در خود آن وجود دارد، بلکه همچنین برحسب مناسبات معناداری خواننده شود که از خودش فراتر رفته و به عرصه مجموعه‌ای از گفتمان‌های فرهنگی وارد می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد.

درواقع، بینامتنیت از این نظر برداشت‌های مرسوم و متعارف از درون و برون‌متن را به پرسش کشیده، معنا را چیزی می‌انگارد که هرگز نمی‌تواند در چارچوب خود متن گنجیده و به آن محدود شود (آلن، ب ۱۳۸۵، ص ۱۲۹). بر همین اساس کریستوا می‌گوید: هر متن ساختار به هم پیوسته‌ای از نقل‌قول‌هاست. هر متن مجموعه‌ای از بده بستان‌ها و جذب و انتقال‌هایی است که با دیگر متون دارد (Kristeva, 1986: 60). به عبارت ساده‌تر، «بنا

بینامتنیت تکوینی و یا تولیدی خوانده‌اند. درحقیقت نقطه تمرکز کریستوا، رابطه بین‌الذهانی نویسنده اثر با متون پیشین است. به نظر می‌رسد تأکید کریستوا بر این رابطه بین‌الذهانی، او را واضع نظریه بینامتنیت می‌کند و نه روشی بدین نام. بینامتنیت کریستوایی بیش و پیش از اینکه به‌عنوان یک روش نقد در ادبیات به کار آید، نظریه‌ای برای تبیین ادبیات و بوطیقای ادبی به شمار می‌آید.

در واقع، تلقی بینامتنی کریستوا از متن و بنابراین طرح مفهوم جایگشت و یا حتی مفاهیمی چون معناکاوی و یا نشانه‌شناسی را به هیچ روی نمی‌توان گونه‌های علم روشمند یا حتی روش در شمار آورد. به‌دیگر سخن، این مفاهیم به‌هیچ‌روی عرضه‌کننده مجموعه‌ای از قواعد نیست که معطوف به دستیابی به معنای مکنون متن و یا معانی چندگانه مکنون در متن باشد. هیچ مجموعه قواعدی برای ارائه به مخاطب برای دستیابی به معنایی واحد و عینی در پس متن در کار نیست. آنچه هست توصیف فرایند فهم و بحث و فحص پیرامون جایگاه معنا و نسبت آن با مخاطب فهمنده و سوژه نویسانست (غیاثوند، ۱۳۹۲، ص ۱۱۰).

ایده‌پاسا ساختارگرایی کریستوا درباره بینامتنیت، کاربرد آن را به صورت یک روش با دشواری روبه‌رو می‌کند؛ چنان‌که خود او هم هرگز از بینامتنیت به‌عنوان یک روش استفاده نمود. درحقیقت، بینامتنیت به معنای بازتولید متون پیشین نیست؛ بلکه یک فرایندی نامتناهی برای سیورورت و پویایی متن است. فرایند پویای متن برای کریستوا، مانع از استفاده روش‌گونه آن می‌شود. به نظر می‌رسد در نظریه دیگرگون کریستوا به متون، به‌مثابه بازی نامتناهی بی‌پایان، جایی برای روش وجود ندارد.

مرگ مؤلف، تولد خواننده منتقد؛ رولان بارت

کریستوا و بارت هر دو از اعضای مهم حلقه تل کل در فرانسه، در پیشبرد نظریه بینامتنیت، جایگاهی تزلزل‌ناپذیر دارند؛ درحالی‌که کریستوا بر رابطه بین‌الذهانی مؤلف و نویسنده با متون پیشین تأکید می‌کرد، بارت با به صدا درآوردن ناقوس مرگ مؤلف، روزنه‌ای جدید در نظریه بینامتنیت می‌گشاید. کریستوا و بارت هر دو به یک اندازه نقد سنتی منابع، که در جستجوی رابطه تأثیر و تاثیری متون در یکدیگر بود، مورد هجوم قرار می‌دادند. در نزد این دو، «متن در روابط درون‌متنی کارکرد و دلالت پردازی خود را به

به قاعده بینامتنی، هر متن تنها به این دلیل معنا دارد که ما پیش‌تر متونی را خوانده‌ایم. با تأکید بر این دانش پیشینی ناگزیریم متون را چونان سازندگان رمزگان گوناگون بدانیم که افق دلالت را ممکن می‌کنند. مناسبات بینامتنی در حکم حلقه‌های رابط اجزاء سخن است؛ مجموعه دانشی است که به متن امکان می‌دهد تا معنا داشته باشد. هر متن از همان آغاز در قلمروی قدرت سخن‌های دیگری است که فضایی خاص را به آن تحمیل می‌کند» (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۳۲۷).

در انگاره کریستوا، یک متن در زنجیره‌ای از دلالت‌های نایستا و در پیوستار با فرآیند شدن است و از ارجاعی به ارجاعی و از پیوندی به پیوندی می‌رسد. بینامتنی با رهیافت هستی‌شناختی دارای بودگی سیال است که انگاره تعیین معنایی را مردود و مؤلفه چندصدایی را در یک متن تقویت می‌کند (کالر، ۱۳۸۸، ص ۱۹۶). عنصر فهمیدگی در بینامتنی بر بنیان افقی استوار است که آفریننده متن را به خوانشگر پیوند می‌زند و سویه ساختاری آن بر بنیان عمودی، اثر را به آثار ضمیمه می‌کند و یا متون پیشین یا هم‌زمان خود در پیوند است (همان، ۲۸۴). در این روند، تولید و بازآفرینی متن با محور عمودی، اثر با زمینه با متن‌های پیشین یا هم‌زمان در تعامل پیوستار می‌باشد و متن بافته‌ای است که تاروپود آن از گفته‌های مراکز فرهنگی بی‌شمار اقتباس شده است.

کریستوا از نقد سنتی منابع اجتناب می‌کرد؛ اما کاربردی کردن نظریه بینامتنیت، بیش از هر چیزی آن را به سمت آن چیزی متمایل کرد که کریستوا نسبت به آن هشدار می‌داد. بدفهمی‌ها درباره بینامتنیت، کریستوا را بر آن داشت از واژه جایگشت^۱ به جای بینامتنیت استفاده کند. مقصود ایجابی کریستوا از این جایگزینی، تأکید بر «گذر از یک نظام نشانه به نظام دیگر» است که در یک متن واحد روی می‌دهد و متن را چونان امری مطرح می‌کند برآمده از دستمایه‌های نهادیک^۲ و کلی یا جنسی^۳ متون دیگر (Kristeva, 1984: 59).

جهت‌گیری کریستوا در نظریه بینامتنیت بیشتر به‌سوی ذهنیت مؤلف متمایل است، به همین سبب پاره‌ای از نویسندگان، نظریه او را

1. transportation
2. thematic
3. generic

درک این معنا تنها در طی فرایندی خوانشی حاصل می‌آید. فرایند خوانش اشاره بر این نکته دارد که برای درک معنای نهفته در متن باید به خوانش متون پیشین پرداخت. پس یک متن ادبی را نمی‌توان برخوردار از معنای مستقلی دانست؛ بلکه باید آن را در شبکه‌ای در هم تنیده از روابط متنی یافت. ادبیات به جهان متنی ارجاع می‌دهد نه به جهان واقعی. در دنیای بینامتنی بارت، هیچ احساس پیش از توصیف متنی احساس، هیچ افکاری پیش از بازنمایی متنی افکار، هیچ عمل و دلالت مندی در کار نیست که بر اعمال پیشاپیش متنتیت یافته و مبتنی بر آداب دلالت نکند. ما در آداب در فضای فرهنگی از پیش‌ها، از پیش‌گفته‌ها و از پیش‌نوشته‌ها و از پیش‌خواننده‌ها احساس، اندیشه و عمل می‌کنیم (آلن، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹).

درحقیقت به باور بارت، متون همگی به‌طور بالقوه متکثر، بازگشت‌پذیر و در معرض پیش‌انگاشت‌های خاص خواننده هستند. بر همین اساس هیچ متنی دارای مرزهای روشن و تعریف‌پذیر نیست. متون در جدالی بی‌پایان با یکدیگر، همواره درگیر سرایش یا سرکوب آواهای جدید در جامعه هستند؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌کدام بر دیگری غلبه نمی‌یابد و فضایی متکثر و چندآوایی را در متون منعکس می‌کند. از این منظر، هیچ متنی را نمی‌توان به صورت مجرد و فارغ از ایدئولوژی سوژه تأویل کرد به این جهت که متن بدون سایه وجود ندارد. «هستند کسانی که خواهان متنی بی‌سایه و فارغ از ایدئولوژی مسلط‌اند؛ اما چنین خواستی به معنای خواستن متنی بدون باروری، بدون زاینندگی، و متنی سترون خواهد بود. متن محتاج سایه خویش است: این سایه اندکی ایدئولوژیک، اندکی بازنمایی و اندکی سوژه است» (بارت، ۱۳۸۶، ص ۵۳).

نظریه بارت در نظریات ادبی، گستره وسیعی را شامل می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد بینامتنیت خوانشی بارت، به دلیل خاستگاه انتزاعی آنکه وابسته به خواننده است، قابلیت تبدیل به روش را ندارد و همچنان در قالب نظریه‌ای بی‌بدیل در عرصه نقد ادبی خودنمایی می‌کند؛ اما پس از نظریه‌پردازان بنام بینامتنیت، کریستوا و بارت، تلاش‌هایی برای تبدیل این نظریه به روشی برای نقد متون صورت گرفت. تلاش‌هایی که خود گواه ناکافی بودن نظریات، برای تعیین‌بخشی و صورت انضمامی پذیرفتن آنها

انجام می‌رساند و برای رمزگشایی آن نیز باید خود متن موردبررسی و تحلیل قرار گیرد. درواقع، این منابع نیستند که متن را شکل می‌دهند؛ بلکه بالعکس این متن است که به سراغ منابع می‌رود و آنها را از آن خود می‌کند؛ بنابراین بی‌دلیل نیست که بخش گسترده‌ای از بینامتنیت کریستوایی و بارتی به نقد منابع اختصاص می‌یابد» (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۳۴).

آنچه بینامتنیت بارت را باوجود تمام اشتراکاتش از بینامتنیت کریستوا متمایز می‌کند تأکید بارت بر خوانش و دریافت متن است. بارت همراه با چرخش محور مطالعات از نگارنده به مخاطب و توجه او به خوانش متن و بینامتن به‌جای اینکه به خلق اثر توجه کند، دریافت اثر را موردتوجه قرار می‌دهد. در حقیقت این ذهنیت مؤلف نیست که خالق رابطه بین متنی است؛ بلکه ذهنیت خواننده است که ارتباط بینامتنیتی را شکل می‌دهد. از این منظر بارت اعلام می‌کند مؤلف به‌عنوان یک نهاد مرده است؛ ولی مخاطب همچنان به انگاره او نیازمند است (پیراوی ونک، ۱۳۹۲، ص ۱۴).

به باور بارت «من خواننده، موضوعی نادان که در برابر متن قرار گرفته باشد، نیستم. آن «من» که با متن روبه‌رو می‌شود، خود مجموعه‌ای از متون دیگر، او کلی است از رمزگان بی‌شمار و گم‌شده» (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۳۲۷)؛ در نتیجه معنای هر متن براساس متونی معنا می‌یابد که پیش‌تر خواننده شده است. توصیف بارت از متن، بیش از آنکه به پیوند واژه‌ها و ایجاد انسجام زبانی مربوط باشد، دلالت بر این دارد که او هر نوشتار را «چهل‌تکه‌ای بینامتنی» (پاینده، ۱۳۸۸، ص ۳۱) می‌داند و می‌نویسد: متن تاروپودی از نقل و قول‌های گوناگون است که از مراکز بسیار متعدد فرهنگ گرفته شده‌اند (Barthes, 1988: 170). بارت بارها بر این نکته تأکید کرده است که متن فضایی متشکل از ساحت‌های مختلف است که در آن انواع نوشتار با یکدیگر درآمیخته‌اند و ازاین‌رو، هیچ نوشتاری نوظهور نیست؛ بلکه حاصل نوشتارهایی است که از خاستگاه‌های فرهنگی متفاوت و متکثر برآمده‌اند (Barthes, 2010: 1325).

ایجاد رابطه بینامتنی به نظر بارت، رویه‌ای پسامدرن است که آگاهانه خواننده را به میدان می‌آورد تا از انفعال و خمودگی که نظریات سنتی برای او قائل است، به جایگاه سازنده معنا عروج نماید. بارت معتقد است هر متن ادبی دارای معناست. کشف و

یعنی هر بار عاریتی از یک واحد متنی منتزع از بافتش وجود دارد و چنان در یک نحو نوین متنی وارد می‌شود که عنصری جانشین محسوب می‌شود» (Jenny, 1979: 66)

براساس این، پیوندهای کلاژگونه متون با یکدیگر که سرهم‌بندی از دیگر متون پیشین است، با روش بینامتنیت ژنی قابل کشف و دریافت است؛ زیرا این روش خوانش صرفاً خطی را سست می‌کند و از طریق ارجاعات بینامتنی فرصتی مغتنم برای خوانش جایگزین فراهم می‌آورد (Jenny, 1982: 44)؛ اما ژنی خاطر نشان می‌کند که هر هم‌حضور و واژگانی و ساختاری نمی‌تواند بینامتنیت تلقی شود. بر همین اساس از دو اصطلاح «بینامتنیت قوی و ضعیف» در روش خود بهره می‌برد.

در حقیقت به باور ژنی بینامتنیت هنگامی ابعاد گسترده خود را می‌یابد که متن در جنبه‌های گوناگون با یکدیگر ارتباط برقرار کرده باشد نه اینکه تنها نقل‌قولی از مؤلف پیشین در متن وجود داشته باشد. این هم‌حضور می‌تواند دست‌کم به دو دسته صورت و مضمون تقسیم شود. از این رو اگر ارتباط بینامتنی در دو متن، در دو سطح صورت و مضمون انجام گیرد، بینامتنیت قوی است؛ اما اگر این روابط در یک سطح متوقف شود، بینامتنیت ضعیف تلقی می‌شود (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۲۳۷). در واقع اگر رابطه متون تا عمق مضامین گسترش پیدا کرده باشد، و به جز واژگان، دو متن در ژانر و ساختار با یکدیگر مرتبط باشند، می‌توان از روش بینامتنیت سخن گفت.

در حالی که تمرکز ژنی، همانند کریستوا، بر فرایند تولید و تکوین متن بود، ریفاتر معتقد است که بینامتنیت بر بی‌مکانی علائق نویسنده دلالت دارد. ایده ریفاتر این است که واژه‌ها به عملکرد ذهن خواننده ارجاع می‌یابند. در توضیح همین امر وی با نقل‌قولی از اکو ادامه می‌دهد که این درست نیست که بگوییم متون توسط نویسندگان نوشته می‌شوند؛ بلکه آثار به وسیله متون خلق می‌شوند، متن‌ها به وسیله متن‌ها و همه نگاه‌ها مستقل از توجه نویسندگانشان با یکدیگر سخن می‌گویند؛ بنابراین هیچ متنی به تنهایی وجود ندارد و همیشه ارتباطی بین متون هست (Harbere, 2007: 57).

تمرکز ریفاتر بیشتر بر ارجاع بینامتنی و فرامتنی قرار داشت و روش خود را در شعر بیشتر از نثر به کار می‌برد؛ زیرا اعتقاد دارد

هستند. پایین آمدن از نردبان انتزاع، برای کاربردی کردن نظریه بینامتنیت و تبدیل آن به روش، اگرچه از تعمیم‌بخشی و شمولت آن کاسته، اما آن را از انحصار انتزاع خارج کرده و تبدیل به روشی برای پژوهش نموده است.

مرگ بینامتنیت: ژنی و ریفاتر

فروکاهش بینامتنیت از نظریه به روش، با ارجاع آن به ساختارگرایی و مستحیل کردن بینامتنیت به متناقض آن به پیش رفت. در حقیقت بینامتنیت برای جلوه‌ای کاربردی یافتن به همان چیزی مبدل شد که کریستوا نسبت به آن هشدار می‌داد. اساساً کریستوا مخالف کارکرد روش گون بینامتن به‌ویژه جستجو برای یافتن منابع آن بود؛ زیرا این کار را هم ناممکن می‌دانست و هم نتیجه آن را شبیه نقد منابعی قلمداد می‌کرد که نقدی سنتی بود. «همین امر موجب شد تا بینامتنیت کریستوایی بینامتنی صرفاً نظری باشد و وارد حوزه کاربرد و به خصوص نقد آثار ادبی نشود» (نامور مطلق، ۱۳۹۰، ص ۲۲۳).

هر آنچه از سوی کریستوا، معماهای حل‌شده و به عبارت بهتر، پرسش‌های پاسخ‌گفته‌شده، تلقی می‌شد، دوباره از سوی نسل بعدی پژوهشگران بینامتنیت از نو مطرح و این بار نه پاسخ‌های صرفاً نظری، که بر جنبه روشی آن نیز تأکید شد. در میان این متفکران، نقش لوران ژنی^۱ و میکائیل ریفاتر^۲ برجسته‌تر است.

لوران ژنی نقشی مهم در انتقال بینامتنیت از چارچوب نظری به حوزه کاربرد و کاربست نظریه ایفا کرد. او به طرح پرسش‌هایی پرداخت که براساس آن چپستی روش و کاربرد بینامتنیت را به چالش می‌کشید. او به‌گونه‌ای تلویحی معتقد بود بینامتنیت می‌تواند از روش نقد منابع سود جوید و بنیان‌های روش شناسانه خود را بر بازیابی عناصر ساختارمند پیشین بنا کند. وی درباره تفاوت بینامتنیت خود و کریستوا می‌نویسد:

«پیشنهاد من این است که از بینامتنیت زمانی سخن گفته شود که در وضعیتی قرار داشته باشیم که بتوانیم در یک متن، عناصر از پیش ساختارمند شده نسبت به آن متن را بازیابی نماییم. ما پدیده حضور در یک متن را از یک اشاره ساده یا ضمنی متمایز می‌کنیم؛

1. laurent jenny

2. Michael Rifater

اگرچه این چالش به‌عنوان مسئله‌ای پوشیده در برابر پژوهشگر چهره می‌گشاید، اما با توجه به میراث غنی بینامتنیت در طول شش دهه گذشته نمی‌توان از کنار آن به‌سادگی گذشت. در پاره‌ای از تحقیقات به‌ویژه در حوزه نقد ادبی، روش بینامتنیت به نظر راهگشا می‌رسد. باید اشاره کرد از آنجا که در علوم انسانی سلطنت با متون است، نمی‌توان این روش را محدود به نقد ادبی نمود. همان‌طور که تاکنون دیگر مطالعات بینارشته‌ای از این روش، البته با معضلات مختص به خودش، سود فراوانی برده‌اند. از آنجا که این نوشتار، بر بسط و ایضاح روش بینامتنیت متمرکز است، در ادامه جنبه‌های روش‌شناسی، محوریت کلام را به خود اختصاص خواهد داد.

گام‌به‌گام تا روشی به نام بینامتنیت

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، روش بینامتنیت با دشواری‌هایی روبه‌رو است که از یک‌سو سر به آستان انتزاع می‌ساید و از سوی دیگر در دایره تنگ تقلیل‌گرایی گرفتار می‌آید. با علم به چنین معضله‌ای، برای سود جستن از چنین روشی، به نظر نگارنده باید پنج گام اساسی ذیل را آگاهانه و با دقت نظر مطرح نظر قرار داد. در کتب متعدد روش‌شناسی چگونگی انجام روش پژوهش به دقت مشخص شده است، تفاوت این نوشتار در تأکید است که بر روش بینامتنیت دارد.

۱. انتخاب موضوع

انتخاب موضوع درگاه ورود پژوهشگر به وادی تحقیق و مطالعه است. در نخستین گام از پژوهش، آگاهی پژوهشگر بر حوزه‌ای وسیع از استعدادها، قابلیت‌ها و علائق خود، در انتخاب موضوع مفروض گرفته شده است (سریع القلم، ۱۳۹۲، ص ۹۷-۹۹). پیش از هر چیز باید توجه کرد که استفاده از روش بینامتنیت برای پژوهشگرانی مناسب است که از پیشینه برجسته مطالعاتی در حوزه مدنظر برخوردارند؛ زیرا هرچه بیشتر ذهن پژوهشگر بر متون پیشین آگاه باشد، کشف رابطه بینامتنی و تعمیم‌بخشی آن سهل‌تر خواهد بود.

به‌عنوان مثال، تحلیل بینامتنی سنگ‌نگاره بیستون، برای یک پژوهشگر ادبی صرف، امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ زیرا دانسته‌هایی در

شعر نوعی کاربرد ویژه زبان است و هرچند زبان روزمره اساساً به واقعیت اشاره می‌کند، ارجاع زبان شعر به خود متن است (برکت و افتخاری، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳). توجه به ذهنیت خواننده در درک معنای بینامتنی متون، ریفاتر را به بارت نزدیک می‌کند. ایده بینامتنیت خوانشی پرسش بزرگ روش‌شناختی را در مقابل ریفاتر می‌گشاید. وی این پرسش را چنین طرح می‌کند: یک مشکل بزرگ در برابر بینامتنیت وجود دارد؛ زیرا خواننده رابطه بینامتنی متون را برقرار می‌کند. از آنجا که بینامتنیت می‌تواند از یک خواننده به خواننده دیگر براساس فرهنگ و متون خواننده شده پیشین تغییر کند، و اگر مسئولیت ارجاع بینامتنی بر عهده خواننده باشد، آیا بینامتنیت بازم می‌تواند پاسخگو باشد؟ (Harbere, 2007: 59).

در پاسخ به این پرسش ریفاتر نیز همانند ژنی دو گونه متفاوت بینامتنیت را مطرح می‌کند. بینامتنیت حتمی^۱ و بینامتنیت احتمالی^۲ (حسن‌زاده و زمانی، ۱۳۹۷، ص ۶۰). «ملاک و میزان حتمی یا احتمالی بودن بینامتنیت، توجه به متن یا فرامتن است. به‌دیگرسخن، بینامتنیت هنگامی که در متن قرار گرفته باشد و حذف یا انکارشدنی نباشد، بینامتنیت حتمی یا اجباری محسوب می‌شود؛ اما بالعکس، هنگامی که براساس تجربه‌های شخصی یک فرد و خواننده ایجاد شود، بینامتنیتی احتمالی و تصادفی تلقی می‌شود» (نامور مطلق، ۱۳۹۱، ص ۲۷۷). به‌دیگرسخن، بینامتنیت احتمالی براساس دانش شخصی و تجربه‌های منحصربه‌فرد خواننده در خوانش متون پیشین استوار است؛ در صورتی که پایه‌های بینامتنیت حتمی در خود متن یافت می‌شود و معمولاً نسبت به درک و دریافت خواننده ثابت است.

بررسی تلاش‌های روش‌شناسی ژنی، ریفاتر و دیگر پژوهشگران عرصه بینامتنیت کسانی چون ژرژا ژنت، هارولد بلوم و دیگران در کاربردی کردن بینامتنیت آشکار می‌کند، بینامتنیت در وهله تبدیل به روش با معضلات و چالش‌های عدیده‌ای روبه‌رو می‌شود که نسل اول نظریه‌پردازان با عقب‌نشینی به سوی انتزاع و نسل دوم با پیشروی به سمت ساختارگرایی و تقلیل‌گرایی مفهومی به آن پاسخ می‌دهند.

1. obligatoire

2. aleatoire

داده‌اند کسانی که از نظریه بینامتنیت آگاهی بیشتری دارند، در کشف چنین رابطه‌هایی موفق‌تر عمل می‌کنند (نامور مطلق، ۱۳۹۱، ص ۴۲۷).

۳. انتخاب جهت: بینامتنیت تکوینی یا خوانشی

پس از انتخاب موضوع و آشنایی با نظریه بینامتنیت، زمان آن فرارسیده که موضوع خود را به‌طور مشخص‌تر، محدود به متن در هنگام نگاشتن و یا متن در زمان خوانش نمایید. در بینامتنیت تکوینی توجه به ذهنیت نویسنده و رابطه بین‌الذاتانی‌ای که نویسنده می‌توانست در آن درگیر باشد و متن را با توجه به آن نگاشته، مطرح نظر قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال در خوانش بینامتنی رمان پیکر فرهاد، می‌توان ارجاعات بی‌شمار آن را به بوف کور صادق هدایت چه در صورت و چه در محتوا به روشنی تحلیل نمود.

در حقیقت تمرکز بر ذهن و زبان عباس معروفی مؤلف رمان پیکر فرهاد، نقطه تمرکز چنین پژوهشی می‌باشد. «در داستان پیکر فرهاد، نه‌تنها مؤلف قصد ندارد مرجع خود را که بوف کور است پنهان کند، بلکه در همان ابتدای داستان، خواننده از اهمیت تأثیر هدایت بر معروفی آگاه می‌شود» (دارابی و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۹۳). نکته بسیار مهمی که ممکن است پژوهشگر را از چارچوب روشی بینامتنیت خارج کند، توجه‌نکردن به موقعیت نویسنده، بستر تاریخی، سیاسی و اجتماعی و هر چیزی خارج از جهان متون است. رابطه بینامتنی خود را در رابطه متون با متون دیگر و نه جهان واقعی آشکار می‌کند.

در مقابل بینامتنیت تکوینی باید به بینامتنیت خوانشی نیز توجه نمود. بینامتنیت خوانشی به ذهنیت و ارجاعات بینامتنی خواننده با متون پیشین اشاره دارد. درحقیقت موجودیت بینامتنیت وابسته به خواننده است. همان‌طورکه در نظریات ریفاتر گفته شد تنها خواننده است که می‌تواند رابطه بین متون را برقرار کند. در استفاده روش گونه در بینامتنیت خوانشی، باید توجه نمود، ایده بینامتنیت بر تجربیات خاص و منحصر به فرد نمی‌تواند تأکید داشته باشد؛ بلکه منظور خوانش، به‌گونه‌ای است که اگر چندین فرد با موقعیت فرهنگی مشابه در جایگاه خواننده قرار بگیرند، بتوانند چنین رابطه بینامتنیتی را برقرار کنند.

مورد تاریخ هخامنشیان، زردشتی‌گری و اندیشه ایران‌شهری، پیش‌فرض چنین تحلیلی می‌باشد. درباره روش بینامتنیت، انتخاب موضوع، گستره وسیعی را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. استفاده از روش بینامتنیت اگرچه بر متن، متمرکز است، اما در دیگر عرصه‌ها نیز متداول است. درحقیقت روش بینامتنیت نه‌تنها بر متون بلکه بر هر مصنوعی در قالب تولیدات اندیشه‌ای و هنری انسان به‌کاربردی است. تحلیل بینامتنی نقاشی، فیلم، عکس، مجسمه، هر کدام از اینها با یکدیگر و یا با متون تنها بخشی از گزینه‌هایی است که در اختیار پژوهشگر قرار دارد. این گستره وسیع از یک‌سو، دایره انتخاب پژوهشگر را بسیار وسیع و از سوی دیگر، امکان یافتن ارجاعات بینامتنی و فرامتنی را به‌شرط داشتن دانش پیشینی گسترده، ساده‌تر می‌کند.

۲. آشنایی با نظریه بینامتنیت

برای کاربرد روش بینامتنیت، پیش از هر چیز باید از نظریه به‌عنوان پایه‌ای برای روش آگاه بود. باید گفت «بینامتنیت» خود در رابطه‌ای بینامتنی و در رابطه متقابل اندیشه‌ها با یکدیگر در اعصار مختلف سر برآورده است. آگاهی از نظریه، پژوهشگر را در انتخاب روش‌های متفاوتی راهنمایی می‌کند که در بینامتنیت وجود دارد؛ بنابراین باید مدنظر داشت که گزاره‌های بینامتنی در رویکردهای ساختارگرایان و پساساختارگرایان نمودی بارز دارد. ساختارگرایانی چون ژنت و ریفاتر آن را در جهت وحدت نشانه‌ای متن به کار می‌برند و پسا ساختارگرایان که همواره دال‌ها را سرگشته معنا می‌یابند، آنها نیز مسلماً متن را حاصل آواها می‌دانند؛ همچنان که ادبیات پسامدرن نیز که عمده‌اً درصد پرورش متونی پر از تاریخ معاصر و گذشته چه به صورت هجو یا طنز است مطمئناً دور از مفاهیم بینامتنیت نیست (مشیدی و قنبریان شیا، ۱۳۹۶، ص ۵).

به‌عنوان مثال اگر تحقیق درصد کشف رابطه‌ای بینامتنی یک متن و یا اثر در هنگام تکوین آن به‌وسیله مؤلف با دیگر متون دیگر است، باید از روش ژنی و بینامتنیت ضعیف و قوی سود جست و در صورتی که تمرکز بر مخاطب و خواننده است، بهتر است از روش ریفاتر و بینامتنیت احتمالی سود جست. مطالعات نشان

این است که در روش بینامتنیت، پژوهشگر هرگز نمی‌تواند تمام مناسبات بینامتنی را کشف و ارائه کند. درحقیقت شبکه تودرتوی روابط بینامتنی را پایانی نیست. مورخ و محقق ادبی‌ای که بخواهد به تبیین تاریخ متون بپردازد، خواه ناخواه در این شبکه درهم تنیده متون (بینامتنیت) قرار می‌گیرد (عظیمی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۲۰). تحلیل بینامتنی، بیش از هر چیز شبیه مدوری است که در هر چرخش تازه، رابطه‌ای جدید را اقتضا می‌نماید و آشکار است کشف چنین رابطه‌ای در وسع هیچ محقق آگاهی نیست.

استفاده از روش بینامتنیت، بازگونه‌کننده تنها بخشی از روابط متون با یکدیگر و نقشی است که خوانش آثار دیگران می‌تواند در خلق آثار جدید مؤثر افتد. درحقیقت بینامتنیت نقطه پایان ندارد و پژوهشگر همواره باید مدنظر داشته باشد که هر رابطه بینامتنی یک رابطه بی‌پایان و بی‌انتهاست و وی هرگز نمی‌تواند تمام روابط بینامتنی را آشکار کند.

نتیجه‌گیری

بینامتنیت در شش دهه گذشته از اعتبار قابل توجهی در بین پژوهشگران برخوردار بوده است. غنی بودن نظریه بینامتنیت، سبب اقبال روزافزون پژوهشگران عرصه مطالعات بینارشته‌ای نسبت به آن شده است. در این نوشتار، با تأکید بر تفاوت نظریه و روش بینامتنیت، پرده از چالشی برداشته شد که خالقان واژه بینامتنیت نسبت به آن هشدار داده بودند؛ اما اگر بینامتنیت، ارجاع متون به یکدیگر نیست، پس چیست؟

به نظر می‌رسد برای استفاده کاربردی از نظریه بینامتنیت، چاره‌ای به جز چنین تقلیل مفهومی نباشد. امری که اگرچه خوشایند واضعان بینامتنیت نیست، اما به شدت راهگشاست. در حالی که باختین، کریستوا و بارت بر جنبه نظری بینامتنیت تأکید داشتند، ریفاتر و ژنی راهکارهایی برای کاهش جنبه انتزاعی این نظریه ارائه کردند. چنانچه در این پژوهش به آن اشاره شد این فروکاهش نظری باید به اندازه‌ای باشد که فقط جنبه انتزاعی این نظریه را تلطیف کرده و امکان استفاده از آن به‌عنوان روش را ممکن کند.

به‌عنوان مثال، تابلوی نقاشی «این نیز بگذرد» اثر پرویز کلانتری یا نقاشی شویتزر آلمانی در سبک کلاژ با عنوان «تجارت» با استفاده از بینامتنیت خوانشی قابل تحلیل است. در تحلیل هر دو می‌توان با انتخاب جامعه آماری، نظر بازدیدکنندگان و تحلیل متنی و یا بینامتنی آنان از تابلوی نقاشی را جویا شد. یافته‌های این دو پژوهش نشان می‌دهد که چگونه ذهنیت خواننده (در این موقعیت خاص بیننده) می‌تواند خالق رابطه بینامتنی باشد.

۴. نشان دادن ارتباط محتوایی و یا شکلی متون با یکدیگر

پس از انتخاب نوع تحلیل بینامتنی که می‌تواند تکوینی و یا خوانشی باشد، باید درصدد یافتن نشانه‌های مشترک متون با یکدیگر برآمد. در این قسمت، که بی‌شبهت به روش نقد سنتی منابع نیست، روش بینامتنیت به نشانه‌شناسی بسیار نزدیک می‌شود. اگرچه روش بینامتنیت به دنبال بازگشایی کدها و کشف معانی نشانه‌ها نیست، اما رمزگان‌های مشابه در دو اثر ممکن است حاوی دلالت‌های معنایی خاصی باشد که کشف آن برای محقق بر وجود رابطه‌ای بینامتنی حکم نماید.

باید توجه کرد که روش بینامتنیت به معنای مآخذ پژوهی صرف نیست؛ بلکه فراتر از آن باید ارتباط آن از نظر شکل یا محتوا که ممکن است خود را به صورت بینامتنیت ضعیف و قوی ژنی و یا تقسیم‌بندی حتمی و یا احتمالی ریفاتر خود را نشان دهد. به‌عنوان مثال، رابطه رمان سالمرگی اصغر الهی در همسانی نشانه‌هایی مبتنی بر کهن‌الگوی قربانی و روایت‌های پسر کشی در اسطوره‌های ایرانی و شباهت آن با داستان‌های ابراهیم و اسماعیل، رستم و سهراب، سیاوش و کیکاووس به همراه «غالب قرائن داستان و سیر گزاره‌های روایت، در زنجیره افقی و عمودی داستان چنین ارتباط بینامتنی را تأیید می‌کند» (قاسم‌زاده و همکاران، ۱۳۸۸، ص ۲۵). درحقیقت در این مرحله از پژوهش با ارجاع متن به متون برجسته پیشین می‌توان بر ارتباطی بینامتنی صحنه گذاشت.

۵. باز گذاشتن محدوده تأثیر و تأثر و محدود نبودن رابطه

بینامتنی متون با یکدیگر

اساسی‌ترین نکته‌ای که در روش بینامتنیت باید به آن توجه نمود

منابع

۱. احمدی، بابک (۱۳۹۱)، ساختار و تأویل متن، چاپ چهاردهم، تهران: مرکز.
۲. آلن، گراهام (۱۳۸۵)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: مرکز.
۳. آلن، گراهام ب (۱۳۸۵)، رولان بارت، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: مرکز.
۴. بارت، رولان (۱۳۸۶)، اسطوره، امروز، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران: مرکز.
۵. برکت، بهزاد و طیبه افتخاری (۱۳۸۹)، «نشانه‌شناسی شعر: کاربست نظریه مایکل ریفاتر بر شعر «ای مرز پرگهر» فروغ فرخزاد»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ش ۴، ص ۱۰۹-۱۳۰.
۶. پاینده، حسین (۱۳۸۸)، نقد ادبی و دموکراسی، تهران: نیلوفر.
۷. پیروای ونک، مرضیه و اعظم حکیم (۱۳۹۲)، «مؤلف به مثابه مهمان متن نه روح متن (براساس رویکرد رولان بارت به مفهوم مؤلف)»، نشریه پژوهش‌های فلسفی، سال ۷، ش ۱۳، ص ۱۷-۱۰۸.
۸. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷)، «پسامدرنیسم و روش»، روش‌شناسی علوم انسانی، دوره چهاردهم، ش ۵۵، ص ۱۱۳-۱۳۸.
۹. حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و فاطمه زمانی (۱۳۹۷)، «تحلیل رمان سالمرگی براساس نظریه نشانه‌شناسی بینامتنی مایکل ریفاتر»، ادب فارسی، ش ۱، دوره ۸، ص ۵۷-۷۶.
۱۰. دارابی، بیتا؛ فاطمه حیدری و بهناز امانی (۱۳۹۲)، «خوانش بینامتنی پیکرفرهاده و بوف کور»، فصلنامه نقد ادبی، سال ششم، ش ۲۲، ص ۶۷-۸۹.
۱۱. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۲)، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران: نشر فروزان.
۱۲. عظیمی پانچشمه، الهه و سیدعلی اصغر میرباقری‌فرد (۱۳۹۶)، «بینامتنیت به مثابه روش و بینش تاریخ ادبیات نگاری نوین»، جستارهای نوین ادبی، ش ۱۹۶، ص ۱-۲۲.
۱۳. علوی، فریده؛ آروین رجیبی (۱۳۹۱)، «خوانش بینامتنی هزارویک‌شب»، نشریه ادبیات تطبیقی، سال سوم، ش ۶، ص ۱۱۷-۱۳۴.
۱۴. غیاثوند، علی (۱۳۹۲)، «سیمای تأویل در آیین بینامتنیت کریستوایی»، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال نهم، ش ۳، ص ۹۷-۱۱۴.
۱۵. قاسم‌زاده، سیدعلی؛ سعید بزرگ بیگدلی و حسینعلی قبادی (۱۳۸۸)، «تحلیل بینامتنی روایت اسطوره سال‌مرگی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ششم، ش ۲۵، ص ۹-۳۸.
۱۶. قره‌باغی، علی‌اصغر (۱۳۸۰)، تبارشناسی پست‌مدرنیسم، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۷. کالر، جانانان (۱۳۸۸)، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
۱۸. کلیکز، مری (۱۳۸۶)، نظریه ادبی، ترجمه جلال سخنور و همکاران، تهران: اختران.
۱۹. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۹۰)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۰. محمدپور، احمد (۱۳۸۷)، «ژان فرانسوا لیوتار و پیدایش علوم اجتماعی مدرن: خاستگاه نظری و مبانی پارادایمیک»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، فردوسی مشهد، د ۱، ش ۵، ص ۸۲-۳۹۰.
۲۱. محمدپور، احمد (۱۳۹۶)، تاریخ به روایت فلسفه، قم: لوگوس.
۲۲. مشیدی، جلیل و سکینه قنبریان شیاده (۱۳۹۶)، «خوانش بینامتنی با تکیه بر نشانه‌شناسی لایه‌ای بر (ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم)»، سومین همایش متن پژوهی ادبی (نگاهی تازه به آثار مولانا)، تهران، هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران-دانشگاه علامه طباطبایی،
https://www.civilica.com/Paper-MATNPAGOOHI03-MATNPAGOOHI03_137.html

36. Kristeva, Julia, (1984), *Revolution in Poetic Language*, Margaret Waller (trans.), Leon S. Roudiez (intro.), New York: Columbia University Press.
37. Kristeva, Julia. (1986), *Ed by Toril Moi*, New York, University Press.
38. Liptak, Roman, (2003), *Coming to terms with intertextuality: Methodology behind biblical criticism and present*, University of Pretoria Hatfield.
39. Piegay-Gros, Nathalie, (1996), *Initiation à l'intertextualité*. Dunod.
40. Plett, Heinrich F. (1991), *Intertextualities*, Ed (RTT15: Berlin/ New York: Walter de Gruyter).
۲۳. مک آفی، نوئل (۱۳۸۴)، ژولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: مرکز.
۲۴. مکاریک، ایرنما (۱۳۹۳)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر، محمد نبوی، تهران: انتشارات آگه.
۲۵. نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۰)، درآمدی بر بینامتنیت، نظریه و کاربردها، تهران: سخن.
۲۶. نوذری، حسینعلی و کاظم شیخ‌لر (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی و معرفت‌شناسی در رهیافت پست‌مدرن»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۲، ص ۳۳-۵۵.
۲۷. نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۵)، درآمدی بر پست‌مدرنیسم در ادبیات، اهواز: رسش.
۲۸. هاچن، لیندا (۱۳۸۳)، مدرنیسم و پسامدرنیسم در رمان، ترجمه حسین پاینده، تهران: روزنگار.
29. Bakhtin, Michel, (1981), *The Dialogic Imagination: Four Essays*, (trans). Michael Holquist, Austin: University of Texas Press.
30. Bakhtin, Michel, (1986), *Speech Genres and Other Last Essays*, translated by Vern W. McGee, Texas: University of Texas Press.
31. Barthes, Roland, (2010), "The Death of the Author", *The Norton Anthology of Theory and Criticism*, Ed. Vincent B. Leitch. 2nd ed. New York: Norton. 1322-326.
32. Barthes, Roland, (1988), *the death of the auther, modern and theory*, David lodg. Longman, london, p. 170.
33. Haberer, Adolph, (2007), *Intertextuality in theory and practice*, university of Lyon2. Literatur. 49 (5).
34. Jenny, Laurent, (1982), "The Strategy of Form", *French Literary Theory Today*. Ed. Tzvetan Todorov. Trans. R. Carter. London: Cambridge University Press. 34-63.
35. Jenny, Laurent, (1979), *Variation at Mimesis*, In the Romantic Review Volume 93, No. 1-2.